

پژوهش‌های علوم انسانی نقش جهان

سال هشتم، دوره جدید، سال اول، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۵

صص: ۷۵-۸۸

نگرشی تحلیلی بر مفهوم ولایت در تصوف و عرفان اسلامی

محمد اسماعیل عبداللہی^{۱*}، حامد ناجی^۲

۱- دانشجوی دکتری تصوف و عرفان اسلامی / دانشکده مذاهب / دانشگاه ادیان و مذاهب قم

m.s.abdollahy@hotmail.com

۲- استادیار دانشگاه اصفهان

چکیده

ولی و مولی در میان اهل لغت و اصطلاح عالمان دینی به معانی متفاوتی بکار رفته و کاربردهای مختلفی داشته است، اما آنچه متیقن است نوعی قرابت حسی و معنوی در آن نهفته است که زنجیره وصل همه کاربردهای این مفهوم است. بر این اساس، هر گاه این واژه در امور معنوی به کار رود بر نوعی از نسبت قرابت دلالت می‌کند و لازمه آن این است که ولی نسبت به آنچه بر آن دلالت دارد، دارای حقی است که دیگری ندارد، و او می‌تواند تصرفاتی را بنماید که دیگری جز به اذن او نمی‌تواند. ولایت در نگاه عرفان اسلامی مخصوص ذات خداوند است و باطن حقیقی نبوت و امامت است که با علوم اکتسابی حاصل نمی‌شود، بلکه زمانی حاصل می‌شود که بنده از انانیت خود رهایی یابد و به مقام فنای در حق نائل آید این حقیقت زمانی محقق می‌شود که خداوند متولی امر او شود و انسان را از هرگونه عصیان و نافرمانی حفظ کند. برخلاف برداشتی که متصوفه فرقه‌ای از ولایت دارند که مقام آن را تنزل داده و اولیاء را تنها صاحبان کرامت و خارق عادت و اخباردهندگان از مغیبات می‌دانند و دسترسی به آن را برای همه ممکن و ساده می‌دانند، در نگاه عرفان ناب اسلامی، ولی مطلق، امامت همه ائمه و مدار وجود قیام شریعت، طریقت و حقیقت محسوب می‌شود.

واژه‌های کلیدی: ولایت، ولایت مطلقه، ولایت مقیده، ولی خدا، اولیاء الهی، ولایت عرفانی.

مقدمه

ولایت در عرفان رکن اصلی تحقق معنویت به شمار می‌آید؛ اساساً معنویت و سلوک الهی منهای ولایت معنا ندارد. از این رو مفهوم ولایت، نحوه تفسیر و تبیین آن، کیفیت پذیرش آن از عمده‌ترین مباحثی است که در مساله ولایت مورد بررسی قرار می‌گیرد. اینکه ولایت در میان عارفان اسلامی چگونه تفسیر می‌شود و از آن چه برداشتی دارند؟ و همین مفهوم در نزد تصوف فرقه‌ای چگونه مورد تفسیر قرار می‌گیرد مساله اصلی این تحقیق را شکل می‌دهد؟

این تحقیق به دنبال آن است تا به این پرسش‌ها پاسخ دهد که ولایت در لغت و اصطلاح به چه معنی است؟ کاربرد واژه ولایت در چه مواردی است؟ عارفان مسلمان ولایت را چگونه تفسیر می‌کنند؟ اهل تصوف فرقه‌ای از ولایت چه برداشتی دارند و ولایت را دارای چند نوع می‌دانند؟ پیامد پذیرش تفسیرهای متفاوت از ولایت چه خواهد شد؟

ولی به معنای عهده دار بودن امور دیگران و اولی به تصرف بودن است. در بطن این واژه نوعی قرابت خوابیده است که موانع و حجاب‌ها از آن برداشته می‌شود. از نگاه عارفان مسلمان ولایت، مخصوص ذات خداوند است و همه انواع ولایت‌های دیگری که در امورات اسلامی مطرح است به نحوی باید به این ولایت برگردد. از این رو ولایت، باطن حقیقی نبوت و امامت است. تصرفات معنوی و حقیقی نبی و امام از جنبه ولایت صورت می‌گیرد که از مسیر موهبات الهی و عنایات ذاتی می‌گذرد نه علوم اکتسابی. این مقام در میان تصوف فرقه‌ای تنزل پیدا کرده و ولی را صاحب کرامت و خوارق عادات و اخبار از مغیبات می‌دانند و آن را امری اکتسابی می‌دانند.

بررسی مفهوم ولایت در نگاه عارفان ناب اسلامی و متصوفه فرقه‌ای بطور پراکنده در میان مکتوبات دانشمندان اسلامی آمده است اما نه نگاه تطبیقی به این مقوله داشته‌اند و نه از انسجام کافی برخوردار است. این نوشتار ضمن نگاه منظومه‌ای به اندیشه اسلامی با تکیه بر مبانی عرفانی این مفهوم را مورد بررسی قرار داده و با نگاهی تطبیقی با برداشت اهل تصوف از مفهوم ولایت به نتیجه‌گیری پرداخته است. آنچه مد نظر نویسندگان از اهل تصوف بوده است جهله صوفیه و همان صوفیان اهل بدعت و خدعه هستند آنان که بویژه در ۵۰۰ سال اخیر به فرقه‌سازی روی آورده و ظاهر شریعت را کنار نهاده و به دنبال جاه و مقام می‌گردند. جریانی که از یکسری رفتارهای افراطی عصر رسالت شروع و با عدم تمکین از ولایت و بی‌توجهی به شریعت و الگوگیری از فرقه‌ها و مذاهب باطنی‌گری و عرفان سایر ادیان و در نهایت با تلاش کشورهای استعماری و استکباری تبدیل به یک جریان معنوی خطرناک در دوران کنونی شده است.

مفهوم ولایت

واژه «ولی» همانند کلمه «مولی» در معانی یا موارد گوناگونی به کار رفته است مانند: رب، مالک، سید، منعم، معتق، ناصر، محب، تابع، جار (همسایه)، ابن عم، حلیف (هم سوگند)، عقید (هم پیمان)، صهر (داماد)، عبد، معتق (آزاد شده)، منعم علیه (کسی که مورد انعام قرار گرفته است)، متصرف در امور دیگران. (ابن منظور، ۱۴۰۸، ج ۱۵: ۲۸۱؛ شرتونی، ۱۳۷۴، ج ۲، ۱۴۷۸) یکی از کاربردهای ولی و مولی سرپرستی و عهده دار بودن امور دیگران است، یعنی ولی و مولی نسبت به فرد یا افراد دیگر حق تصمیم‌گیری و دخالت در امور

آنان را دارد. چنانکه ولی المرأه به کسی گفته می‌شود که حق تصمیم‌گیری در مورد ازدواج زنی را دارد. در حدیث نبوی آمده است: «أیما امرأة نکحت بغير إذن ولیها (مولاها) فنکاحها باطل»: هر زنی که بدون اذن ولی یا مولایش ازدواج کند، ازدواجش باطل است، مقصود از ولی یا مولی در این حدیث کسی است که در مورد ازدواج بر زنی ولایت دارد - ای متولی آمرها. (ابن اثیر، ۱۴۰۶، ج ۵: ۲۲۹) بنابراین، هر کسی بر امری دلالت داشته باشد یا بر انجام آن اقدام کند، ولی و مولای آن خواهد بود. (ابن اثیر، ۱۴۰۶، ج ۵: ۲۲۸) (۱) همچنین گفته می‌شود: ولی الیتیم: یعنی کسی که سرپرستی یتیم را بر عهده دارد. و ولی الرعیة یعنی کسی که عهده‌دار رهبری ملت است. و ولی اللدم کسی است که می‌تواند قاتل را ببخشد یا قصاص کند. ابوالعباس مبرّد در کتاب «العبارة» که درباره صفات خداوند بحث کرده گفته است: «اصل تأویل الولی الذی هو اولی اى أحق و مثله المولی» (علم الهدی، ۱۹۸۶، ج ۲: ۲۱۹) ولی در اصل عبارت است از کسی که نسبت به کاری یا امری اولویت دارد. یعنی در مورد کاری یا نسبت به چیزی سزاوارتر از دیگران است. و همین‌گونه است مولی.

ریشه واژگان ولی و مولی، واو، لام و یاء است. اصل این ماده بر قرب و نزدیکی دلالت می‌کند، یعنی میان دو چیز گونه‌ای از نسبت قرب برقرار است، که چیز دیگری میان آنها فاصله نیست. ابن فارس گفته است: «واو، لام و یا (ولی) بر قرب و نزدیکی دلالت می‌کند و واژه ولی به معنای قرب و نزدیکی است. و کلمه مولی نیز از همین باب است و بر معتق، معتق، صاحب، حلیف، ابن عم، ناصر و جار اطلاق می‌شود. ریشه همه آنها ولی به معنای قرب است». (ابن فارس،

۱۴۱۸: ۱۱۰۴) راغب اصفهانی گفته است: «ولاء و توالی آن است که دو یا چند چیز به گونه‌ای باشند که غیر آنها میان آنها نباشد. این معنا برای قرب مکانی و قرب به لحاظ نسبت، دین، صداقت، نصرت، و اعتقاد استعاره آورده می‌شود. واژه ولایت (بر وزن هدایت) به معنای نصرت، و واژه ولایت (بر وزن شهادت) به معنای تولی امر است. و گفته شده است هر دو واژه یک معنا دارد و حقیقت آن همان تولی امر است». (راغب اصفهانی، ۱۳۷۹: ۵۳۳)

با توجه به حالات اولیه انسان در کاربرد الفاظ و این که معمولاً کلمات را در آغاز برای بیان معانی مربوط به محسوسات به کار می‌برد می‌توان گفت: واژه ولایت در آغاز برای قرب و نزدیکی خاص در محسوسات (قرب حسی) به کار رفته است، آنگاه برای قرب معنوی استعاره آورده شده است. بر این اساس، هر گاه این واژه در امور معنوی به کار رود بر نوعی از نسبت قربایت دلالت می‌کند و لازمه آن این است که ولی نسبت به آنچه بر آن دلالت دارد، دارای حقی است که دیگری ندارد، و او می‌تواند تصرفاتی را بنماید که دیگری جز به اذن او نمی‌تواند. مثلاً ولی میت می‌تواند در اموال او تصرف کند. این ولایت او ناشی از حق وراثت است، و کسی که بر صغیر ولایت دارد حق تصرف در امور وی را دارد. و کسی که ولایت نصرت دارد می‌تواند در امور منصور (آن کسی که نصرتش را عهده‌دار شده است) تصرف کند و خداوند ولی امر بندگان خویش است، یعنی امور دنیوی و اخروی آنها را هدایت می‌کند، و از توفیق و نصرت خاص خود بهره مندشان می‌سازد، و پیامبر ولی مؤمنان است، از این نظر که می‌تواند در حوزه تشریح و قضا در مورد آنان حکم نماید، و حاکم بر مردم ولایت دارد، یعنی به مقدار

گستره حکومتش حق حکومت و تصرف در امور آنان را دارد. همین‌گونه است دیگر موارد ولایت، مانند ولایت آزادسازی برده، و ولایت سوگند، و مجاورت (همسایگی)، ولایت بر طلاق، ولایت محبت، و ولایت عهد و غیره.

بنابراین، حاصل معنای ولایت در همه موارد استعمال آن، گونه‌ای از قرابت است که منشأ نوعی تصرف و مالک بودن تدبیر است. (طباطبایی، ۱۴۱۱، ج ۶: ۱۲) به عبارت دیگر ولایت نوعی اقترب و نزدیکی نسبت به چیزی است به گونه‌ای که موانع و حجاب‌ها از میان برداشته می‌شود. هرگاه این قرابت از نظر حفظ و نصرت باشد، ولی یاری دهنده‌ای است که چیزی او را از یاری دادن آن کس که نسبت به او قرابت و ولایت دارد منع نمی‌کند، و اگر قرابت از جهت محبت باشد که نوعی جذب و انجذاب روحی است، ولی آن محبوبی است که انسان به او عشق می‌ورزد و اراده خود را تابع اراده او قرار می‌دهد؛ و اگر اقترب و نزدیکی به لحاظ نسب باشد، ولی کسی است که فی‌المثل از او ارث می‌برد و در این جهت چیزی مانع او نمی‌شود، و اگر قرابت و ولایت به لحاظ اطاعت باشد، ولی کسی است که درباره او آن‌گونه که مصلحت بدانند، حکم می‌کند. (همان، ج ۵: ۳۶۸).

از آنچه گفته شد به دست آمد که اطلاق واژه ولایت و ولی یا مولی بر مصداق مختلف آن، از قبیل اشتراک معنوی است نه اشتراک لفظی، زیرا در همه مصداق، یک جامع معنوی وجود دارد که عبارت است از قرابت خاص میان آن کس که دارای ولایت است و آن کس یا آن چیزی که مورد ولایت و طرف دوم آن است.

و نیز روشن شد که یکی از مصداق‌ها یا کاربردهای ولایت، ولایت تدبیر و سرپرستی و زعامت است، و با توجه به این که امامت نیز همین معنا را دارد، بنابراین، امامت و رهبری از جمله کاربردهای ولایت می‌باشد.

ولایت در نزد متکلمان شیعه و سنی

در اینکه در آیه ولایت «إنما وليکم الله ورسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون» (مائده، ۵۵) کدام مصداق و کاربرد از مفهوم ولایت مقصود جدی خداوند بوده است، مفسران و متکلمان امامیه معتقدند: تعیین و تبلور آن، در حضرت حق است و بعد از آن در نبی خاتم (ص) و سپس در امامت مومنان ویژه (حضرت علی (ع))، (۲) است. (علم الهدی، ۱۴۱۱: ۴۳۹؛ ابوالصلاح حلبی، بی‌تا: ۱۲۸؛ حمصی رازی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۳۰۲؛ حلی، ۱۳۶۳: ۲۲۵؛ السیوری، ۱۴۰۵: ۳۴۴) (۳) ولی مفسران و متکلمان اهل سنت معتقدند که مقصود از ولایت در آیه نصرت و محبت است، برخی از آنان فقط نصرت را گفته‌اند، (عضدالدین ایجی، ۱۴۱۲، ج ۸: ۳۶۰؛ مظفر، ۱۳۹۶، ج ۲: ۷۴) و برخی دیگر هر دو را بیان کرده است. (فتنازانی، ۱۴۰۹، ج ۵: ۲۷۰؛ قوشجی، بی‌تا: ۳۶۸؛ زمخشری، بی‌تا، ج ۱: ۶۴۲؛ بیضاوی، ۱۴۱۰، ج ۱، ۴۳۵) در تفسیر طبری و المنار ولایت به نصرت تفسیر شده است. عبارت طبری چنین است: «لیس لکم ایها المؤمنون ناصر الا الله ورسوله و المؤمنون الذین صفتهم ما ذکره تعالی»: ای مؤمنان جز خدا و رسول خدا و مؤمنانی که خداوند آنان را وصف کرده است، یاور شما نیستند. اما یهود و نصاری که خداوند شما را از ولایت آنان برحذر داشته است یاوران شما نیستند، آنان ولی و یاور یکدیگرند، پس آنان را ولی و ناصر خود برنگزینید. (طبری، ۱۴۲۱،

ولایتی که در دین، به ویژه در فقه، مطرح شده است، به شکلی باید به ولایت حضرت حق برگردد. از آنجا که انسان خلیفه خداست و برخی از افراد به مرحله تام و کامل آن نایل می‌آیند چنین شخصی از دایره خودبینی گذشته و طبق حدیث قدسی، وقتی انسان به چنین مقامی برسد، آنچه می‌گوید از روی هوی و هوس نیست، بلکه وحیی است که خداوند بر زبانش جاری کرده؛ «ما ینطق عن الهوی» (نجم، ۵۳) خداوند گوش اوست که با آن می‌شنود و زبان اوست که با آن سخن می‌گوید؛ «ما تقرب الی عبد بشیء احب الی مما افترضت علیه. و انه لیتقرب الی بالنافله حتی احبه فاذا احبته كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصره و لسانه الذی ینطق به و یده الی یطش بها ان دعانی اجبته و ان سألنی اعطیته.» (کلینی، ۱۴۱۴، ج ۲، روایت ۷: ۳۵۲) مسلمانان به چنین شخصی که به مقام فنای ذات خود رسیده و تحت اراده الهی قرار گرفته باشد «ولی» می‌گویند. در شخصیت الهی، به طور کامل، فکر الهی انعکاس یافته است، به طوری که دست و چشم و گوشش، دست و چشم و گوش خداست. عنایت الهی به کسانی که خدا را می‌خوانند از طریق او می‌رسد. در نزد بسیاری از اهل عرفان، ولایت و امام را در چهره و قالب همدیگر می‌بینند؛ چنان که در تعریف ولایت تاکید دارند که ولایت زمانی حاصل می‌شود که بنده از انانیت خود رهایی یابد و به مقام فنای در جق نائل آید. این حقیقت زمانی برای یک انسان ظاهر می‌شود، که خداوند متعال برای بر اساس آیه «و هو تولی الصالحین» (اعراف، ۱۹۶) متولی امر او شده، وی را از هر گونه عصیان و مخالفت در برابر فرمان‌های خدا حفظ کند. با توجه به این برداشت از ولایت، امامت نیز در نزد عرفا، عبارت از خلافت حق تعالی و ولی مطلق

ج ۶: ۳۴۳) در تفسیر المنار نیز آمده است: «علمنا من السياق ان الولاية هی هنا و لایة النصره». (آموزگار، ۱۳۷۳، ج ۶، ۴۴۳) در تفسیر المراغی نیز ولایت به نصرت تفسیر شده است. (مراغی، بی تا، ج ۶: ۱۴۳)

اما برخی نیز هم نصرت و هم محبت را گفته‌اند: فخرالدین رازی پس از نقل دیدگاه امامیه در تفسیر ولایت در آیه گفته است: «لم لا یجوز ان یکون المراد من لفظ الوالی فی هذه الایة الناصر و المحب و نحن نقیم الدلالة علی ان حمل لفظ الوالی علی هذا المعنی اولی من حمله علی معنی المتصرف» (فخر رازی، بی تا، ج ۱۲: ۲۷) چرا جایز نباشد که مقصود از واژه ولی در این آیه ناصر و محب باشد، و ما دلیل اقامه خواهیم کرد بر این که این معنا بهتر است از حمل آن بر معنی متصرف در امور، عبارت هذا المعنی: این معنا، در این است که وی نصرت و محبت را مرادف یکدیگر دانسته است.

بنابراین درباره مقصود از ولایت در «آیه ولایت»، دو دیدگاه مطرح شده است، یکی دیدگاه شیعه که آن را ولایت تدبیر و رهبری می‌دانند، که منحصر در خدا و خاتم الانبیاء و سپس ائمه معصومین (ع) است. و دیگری دیدگاه اهل سنت که آن را ولایت نصرت و محبت در مسایل دنیوی دانسته‌اند، بدیهی است با این معنی، ولایت انحصار در افراد خاص ندارد و هر شخصی نسبت به شخص دیگر می‌تواند ولایت داشته باشد.

ولایت در نزد عارفان مسلمان

ولایت در اسلام، مخصوص ذات اقدس الله است و به حکم آیه شریفه «و هو الوالی الحمید» (شوری، ۲۸) هیچ کس حق ولایت و حکومت بر دیگری ندارد، فقط خداوند بر دیگران حق ولایت دارد و تمام انواع

است. (آملی، ۱۳۶۶: ۹۵) ولی مطلق، امامت همه ائمه و مدار وجود قیام شریعت، طریقت و حقیقت محسوب می‌شود؛ (همان: ۱۰۲) از این رو، ولی به کسی گفته می‌شود که تمام شئون وجودی او فانی در حق شده و از مقام فنا به مقام بقای به حق، بار یافته باشد، زیرا انسان تا به مقام ولایت نرسد و فانی در حق نشود، از مقام فنا به مقام بقای به وجود مطلق، نائل نمی‌شود و تنها از رهگذر طی این مراحل و مراتب است که امامت نصیب او می‌گردد. (صادقی، ۱۳۸۶: ۱۲۹) چنانکه اعطای مقام امامت به حضرت ابراهیم بعد از پیمودن مراحل و آزمایشات مختلف صورت گرفت. (بقره، ۱۲۴)

واژه «اولیاء» که جمع «ولی» است در موارد متعددی در قرآن کریم بکار رفته است؛ (یونس، ۶۲ و ۲۵۷؛ انفال، ۳۴) که از آنها اینگونه یاد می‌کنند: اولیاء گروهی هستند که نه به انبیاء می‌مانند و نه به شهداء، انبیا و شهدا در قیامت به مقام آنان قبضه می‌خورند. (ابو نعیم اصفهانی، ۱۳۵۱، ج ۱: ۵) آنها پیشوایان رستگاری و چراغ‌های دانش و معرفتند؛ کسانی‌اند که خدا را با مشاهده عبادت می‌کنند، صورت‌شان سخت نورانی است و بر منابر نور می‌آیند. آنگاه که دیگران از چیزی می‌ترسند، آنها را هراسی نیست و جایی که دیگران غمگین باشند، آنان را حزنی نیست. به تعبیر علی (ع): اولیاء الله قوم صفرا لوجه من السهر، عمش العیون من العبر، خمص البطون من الخوی و بیس الشفاه من الدوا؛ اولیای خدا گروهی هستند که در اثر بی‌خوابی (شب زنده‌داری)، چهره‌هایشان زرد، و چشمانشان در اثر اشک و گریه ضعیف، شکم‌هایشان در اثر گرسنگی به پشت چسبیده و لب‌هایشان از ذکر خدا خشک شده است. (مبیدی، ۱۳۳۱، ج ۴، ۳۵۹)

همه این ویژگی‌ها و خصوصیات در آموزه‌ها و روایات دینی از ویژگی‌های اهل بیت (علیهم السلام) معرفی شده است. چنانکه در روایتی از رسول خدا آمده است: فلیتول علی ابن ابی طالب و ذریته الطاهرین ائمه الهدی و مصابیح الدجی من بعده...؛ به دوستی علی ابن ابی طالب (ع) و ذریه پاک او چنگ بزنید، برای اینکه آنان امامان و پیشوایان هدایت و چراغ درخشانده بعد از او می‌باشند. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۳: ۱۴۳)

سالک راه حقّ بیا همت از اولیا طلب همت خود بلند کن سوی حقّ ارتقا طلب
سرور اولیا نبی است وز پس مصطفی علی است
خدمت مصطفی کن و همت مرتضی طلب
بنابراین پیشوایان راستین، هدایت‌گران واقعی‌اند که در راس آنان نبی اکرم (ص) و پس از او اهل بیت (علیهم السلام) هستند که همه ولیّ و اولیای حق-اند. (محسنی ارزگانی، ۱۳۹۱: ۱۶۶)

نتیجه اینکه به تعبیر برخی (آملی، ۱۳۶۷: ۱۶۸) ولایت، باطن حقیقی نبوت و امامت است، نبوت مربوط به اجرای احکام شرع، امور ظاهری و ارشاد آنان به حقایق الهی و معارف ربانی است، اما تصرفات معنوی و حقیقی از جنبه ولایت صورت می‌گیرد و این تصرفات از راه کسب و علوم کسبی نیز حاصل نمی‌شود، بلکه از موهبات الهی و عنایات ذاتی است. از نظر اهل حقیقت، مظهر این ولایت الهی، که از آن ولایت مطلقه نام می‌برند حضرت علی (ع) است و مظهر این ولایت که از آن به مقیده یاد می‌کنند، مخصوص حضرت مهدی (عج) است و این هر دو ولایت (مطلقه و مقیده) به حقیقت محمدی برمی‌گردد؛ چنانکه همه انبیا و اولیاء مظاهر نبوت و ولایت اویند. (همان: ۱۷۳) از همین رو است که این ولایت محمدی در قالب ولایت

فنون و علوم روز بودند می‌گوید: تا کی بر زمین بی اسب سوار گشته و در میدان مردان می‌تازید؟... و تا کی به عصای دیگران به پا روید؟ این سخنان که می‌گوئید از حدیث و تفسیر و حکمت و غیره، سخنان مردم آن زمان است که هر یکی در عهد خود به مسند مردی نشسته بودند و از خود معانی می‌گفتند و چون مردان این عهد شمائید، اسرار و سخنان شما کو. بعضی کاتب وحی بودند و برخی محل وحی. اکنون جهد کن که هر دو باشی؛ هم محل وحی و هم کاتب وحی خود باشی. (افلاکی، ۱۳۶۲: ۵۲) در همین زمینه «بایزید بسطامی» می‌گوید: شما دانش خود را از سلسله مردگان فرا می‌گیرید؛ در حالی که ما معارف خود را از حضرت حق فرا می‌گیریم که همیشه زنده است و نخواهد مرد. (ابن عربی، ۱۴۲۲، ج ۱: ۳۱)

به عقیده صوفیان، تمام صوفیان ولی نیستند. اولیا گروه محدودی از مردان و زنان هستند که به عالی‌ترین تجارب دست یافته‌اند. رابطه ایشان با خداوند چنان است که شخصیت الهی خود را در ایشان متجلی می‌سازد و از ایشان بر دیگران آشکار می‌شود. به چنین شخصی که به این مقام رسیده باشد، «خرقه ولایت» می‌پوشانند. و چون شیخ در مرید خود، آثار ولایت و علامات وصول به درجه تکمیل و تربیت مشاهده کند، او را به نیابت و خلافت از خود در تربیت و تصرف خلق ماذون می‌دارد و وی را «خرقه ولایت» می‌پوشاند، تا موجب سرعت مطاوعت خلق از او گردد. (کاشانی، ۱۳۶۷: ۱۵۰) بدین روی، به عقیده صوفیه، اولیا قدرت تصرفی همانند حق تعالی دارند و به حکم این قدرت، ولی در باطن مریدان و در امور خارجی تصرف می‌کند. تلقی مولوی از شمس نیز چنین است:

ائمه اطهار به طور کامل ادامه یافته چنان که امام خمینی (ره) می‌نویسد: اهل بیت عصمت (علیهم السلام) معادن وحی‌اند و تمام سخنان و علومشان از وحی الهی و کشف محمدی (ص) است. (خمینی، ۱۳۷۸: ۴۱) بنابراین امامت نیز همانند نبوت چهره ظاهری و صورت باطنی ولایت است، که این چهره ظاهر بر خلاف باطن، به سوی خلق خداست و فیض را به آنان می‌رساند، اما چهره باطنی به سوی خداست و از خدا کسب فیض می‌نماید.

ولایت در نزد اهل تصوف

اکنون که با مفهوم، کارکرد و مصادیق ولایت در نگاه متکلمان و مفسران و عارفان اسلامی به اجمال، آشنا شدید، به بررسی «ولایت» در نزد اهل تصوف و سلاسل آنها می‌پردازیم تا بخوبی برای خواننده محترم آشکار شود که اهل بدعت و انحراف در دین چگونه از این مفهوم و جایگاه والا، سوء استفاده کرده و مردمان ناآگاه را ناخواسته به دور خود کشانده‌اند. با توجه به اینکه سران صوفیه در آغاز سنی مسلک بوده‌اند طبیعی می‌نماید که تن به ولایت اهل بیت (علیهم السلام) ندهند. از این رو برای انصراف از اهل بیت (علیهم السلام) و جذب مردم به خود، تعریفی از ولایت ارائه داده‌اند که با اعتقادات تشیع و مبانی روایی و حتی آیات قرآن در تعارض است. اگر چه بعدها در فرقه‌های به اصطلاح شیعی تصوف سعی شد بین این دو تفکر جمع شود، اما سران بسیاری از فرقه‌ها برای حفظ جایگاه خویش به این اندیشه صوفیانه دامن زدند. مهم‌ترین اندیشه سران این جریان، مطرح کردن خود به جای ائمه (علیهم السلام) و نفی روایات و آیات بود. شمس تبریزی با فریاد بر سر علمای عصر خود که غرق

اولیا را هستت قدرت از الهه
تیر جسته باز آرنشش ز راه
(مولوی، ۱۳۷۸: ۱۰۲)

ولایت در نگاه جامی، مشتق از «ولی» و بردو قسم است: عامه و خاصه (جامی، ۱۳۶۶: ۳۰۱). «ولایت عامه» مشترک میان همه مؤمنان است: «الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور» (بقره، ۲۵۷) «ولایت خاصه» مخصوص واصلان از ارباب سلوک است که عبارت از فنای عبد در حق و بقای به اوست؛ «فالولی هو الفانی فیہ والباقی به». (دامادی، ۱۳۶۷: ۱۷۱) خواجه عبدالله انصاری می‌نویسد: «اولیا را سه نشان است: سلامت دل، سخاوت نفس، نصیحت خلق. سلامت دل رستگی از سه چیز است: گله از حق، جنگ با خلق، پسند با خود. سخاوت نفس را سه نشان است: دست برداشتن از آنچه خودخواهی، دل باز شدن از آنچه خلق در آند، منتظر نبودن چیزی از دنیا. نصیحت خلق را سه نشان است: نیکوکاران را یاری دادن، بر بدکاران بخشودن، همه را نیک خواستن (انصاری، ۱۳۵۸: ۶۱).»

هجویری، صفت و عدد اولیا را این چنین شرح می‌دهد: «از ایشان چهار هزارند که مکتوماند و یکدیگر را شناسند و جمال حال خود هم ندانند و اندر کل احوال از خلق مستورند و اخبار بدین مورد است. و سخن اولیا بدین ناطق و مرا خود اندرین معنی خبر عیان گشت. الحمد لله، اما آنچه اهل حل و عقدند و سرهنگان در گاه حق جل جلاله سیصدند که ایشان را «اخیار» خوانند و چهل دیگر که ایشان را «ابدال» خوانند و هفت دیگر که ایشان را «ابرار» خوانند و چهارند که ایشان را «اوتاد» خوانند و سه دیگر که ایشان را «نقیب» خوانند و یکی که او را «قطب» خوانند و «غوٹ» گویند و این جمله یکدیگر را شناسند و اندر امور به

اذن یکدیگر محتاج باشند. و بدین، اخبار مروی و ناطق است». (هجویری، ۱۳۷۵: ۲۶۷) محی الدین بن عربی: «واعلم ان الولاية هي الفلك المحيط العام و لهذا لم تنقطع و لها الانبياء العام و اما نبوة التشريع و الرسالة فمنقطعة و في محمد (ص) قد انقطعت. فلانبي بعده مشرعا له و لارسول و هو المشرع (ابن عربی، ۱۳۶۶: ۳۰۴) بدان که ولایت همانند فلکی است که بر تمام عالم احاطه دارد و از عالم جدا شدنی نیست؛ نبوت و رسالت را نیز در بر گرفته است و تا عالم باقی است، ولایت هم باقی است و منقطع نگردد. ولی رسالت و نبوت باقی نیست و پس از حضرت محمد (ص) دیگر نه رسولی صاحب شرع می‌آید و نه نبی.

اولیای الهی در نزد صوفیه نه تنها نزدیک‌ترین آنها به رسول خدا هستند و نمایندگی او را در زمین بر عهده دارند، بلکه شأنشان از فرشتگان و جمیع مومنان هم بالاتر است. (هجویری، ۱۳۷۵: ۳۵۷) بنابراین صفت خاص الخاص از بندگان خدا برای ولی خدا بیهوده شناخته نشده است، البته برای ولی واقعی بودن، صفاتی را بر شمرده‌اند، از جمله: خوش عاقبتی، مطابقت عمل با ایمان در طول عمر، بی‌خبری دیگران از وجود او، گزینش از سوی خدا، ضدیت با نفس، عدم ریا و منیت، مطیع فرمان خدا بودن، به غیر او مشغول نبودن و پیوستگی در ذکر. (مستملی بخاری، ۱۳۷۳: ۱۰۰۱ و ۱۰۰۴) صوفیه همانطور که بر خلاف شیعه برای پدیده ولایت منهای امامت ارزش قائل است برای «ولی» نیز اهمیت خاص الخاصی قائل بوده گفته‌اند که «نبی علم وحی دارد و ولی علم سر» و خلاصه اینکه ولی در صوفیه «به علم سر چیزها داند که نبی را از آن خبر نیست» به اعتقاد صوفیه فرق میان «نبی» و «ولی» همان است که بین خضر بود و موسی، از آنکه خضر ولی بود

اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون» (یونس، ۶۲) هستند. آنچه از کتب صوفیه مستفاد می‌شود این است که «ولی» به واسطه ارتباط نزدیک به خدا به مقامی می‌رسد که حجاب بین او و عالم غیب مکشوف می‌شود و در حال خلصه و جذبه به مقام نوبت و اخبار از مغیبات می‌رسند.» (غنی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۲۴۱) (۴)

ولایت مطلقه و مقیده در بین تصوف

«ولایت مطلقه» اصل در ولایت است و «ولایت مقیده» به آن اصل برمی‌گردد. هر عارفی به نوعی، به مساله «ولایت» اعتقاد دارد. صوفیان در این باب معتقدند همان‌گونه که انبیا علیهم السلام خاتمی دارند، اولیا نیز خاتمی دارند. عقیده بسیاری از عرفا در این باب، اعم از ولایت مطلقه و مقیده، همانند عقیده مشهور در نزد شیعه است. به نظر شیعه، ختم ولایت مطلقه علی بن ابی طالب (ع) است و ختم ولایت مقیده فرزندش محمد بن حسن (ع) مهدی (عج) است. اما طبق نظر ابن عربی، ختم ولایت مطلقه عیسی (ع) است؛ اما وی در تعیین ولایت مقیده دچار اضطراب شده است: یک بار ختم ولایت مقیده را از آن مردی از عرب می‌داند و در جایی، این ولایت را از آن مهدی (عج) (ابن عربی، ۱۴۲۲، ج ۲: ۴۲ و ج ۳: ۳۲۷) و در جایی دیگر، ختم ولایت مقیده را از آن خود می‌داند (همان، ج ۱: ۱۹۰ و ۲۴۴ و ۳۱۸) که البته نظر سوم وی از ظهور بیش‌تری برخوردار است. به طور مثال می‌گوید: «انا ختم الولاية دون شك لورث الهاشمی مع المسيح» (همان). او هم چنین رؤیاهایی را که دال بر همین مطلب است، ذکر می‌کند که در مکه خوابی دید که کعبه با آجرهایی از طلا و نقره بنا شده بود. فقط جای دو خشت خالی بود. در این حال، مشاهده می‌کند که او به

و موسی نبی، خضر داندندی علم لدنی است و موسی از آن بی‌بهره بود. تعداد این گونه اولیاء به عقیده صوفیه در هر عصر سیصد و پنجاه و شش شخص است که چون از ایشان یکی از دنیا برود، دیگری به جای او می‌آید، اما این اولیاء مراتب و طبقات دارند. سیصد تنان، چهل تنان، هفت تنان، پنج تنان، سه تنان، یک تنان این یکی قطب است که به عقیده صوفیه عالم به وجود او می‌گردد و او قطب عالم است.» (نسفی، ۱۹۴۱: ۳۱۷) در فصلنامه فرقه گنابادی می‌خوانیم: «اعتقاد به وجود امام به عنوان قطب عالم امکان با مفهوم قطب در تصوف تقریباً یکسان است» (آزمایش، ۱۳۷۹، ج ۷: ۳۳) «قطب و امام هر دو مظهر یک حقیقت و دارای یک معنا و اشاره به یک شخص است» (همان) همان‌جا آمده «نظریه انسان کامل ابن عربی خیلی شبیه به نظریه شیعی قطب و امام و همانند نظریه مهدی است.» (همان) در صورتی که به زمان ما به عقیده شیعه قطب عالم حجه ابن الحسن العسگری است و در عصر امامت هر امام علیه السلام «قطب عالم» بوده است. ولی امثال دکتر احمد امین که تحت تأثیر صوفیان یا حمایت کنندگان تصوف قرار می‌گیرند (ابن خلدون، ۱۹۷۰: ۳۳۱) به وحدت نظریه مهدویت شیعه و قطبیت صوفیه اصرار می‌ورزند و این از صوفی سرشناس سرچشمه می‌گیرد که قطبیت و ولایت را با مهدویت گره زده است. (ابن عربی، ۱۴۲۲، ج ۳: ۳۶۴) و امروز صوفیان چنین اعتقادی دارند بل به آن اصرار می‌ورزند مخصوصاً در فرقه نعمه‌اللهی گنابادی. (واحدی، ۱۳۸۷: ۹۱)

به عقیده صوفیه «اولیاء کسانی هستند که مقام قدسی دارند و به خدا نزدیک‌ترند و نشانه نزدیکی آنها این است که قادر بر اعمال فوق‌الطبیعه هستند یعنی کرامات و خوارق عادت دارند اولیاء مصداق «الان

جای آن دو خشت منطبع گشت و عین آن دو خشت بود. پس از این دیوار کامل شد. (همان) او این رؤیا را تاویل کرد به این که او در میان صنف خود همانند رسول (ص) در میان انبیاست و این را بشارتی بر ختم ولایت خود می‌داند. (واعظی، ۱۳۸۰، ش ۴۹: ۱۳۴) هر چند برخی از محققین عرفان‌پژوه همه این گزارش‌های ابن عربی را توجیه منطقی کرده‌اند و ثابت می‌کنند که مراد ابن عربی از خاتم ولایت در همه موارد، حضرت مهدی (عج) است. (یزدان پناه، ۱۳۸۹: ۶۵۱)

آنچه از منابع سلاسل تصوف برداشت می‌شود، این مطلب برداشت می‌شود که متصوفه، ولایت را اکتسابی می‌دانند و هر کس می‌تواند خودش را به قطبیت برساند، در حالی که در نزد شیعه و عارفان حقیقی ولی فقط از طرف خدا منصوب می‌شود. لذا آنچه در تصوف مشاهده می‌شود، امامت و ولایت نوعی است، بر خلاف ولایت در شیعه که به صورت ولایت شخصی و امامت شخصی و معین است به این معنا که ولایت، فقط مخصوص پیامبر و امامان دوازده گانه معصوم و از جانب خداوند متعال است. اهل تصوف این بیت مثنوی را مد نظر خود دارند که:

پس به هر دوری ولیی قائم است تا قیامت آزمایش
دائم است

دست زن در دامن هر کو ولی است خواه از نسل
عمر خواه از علی است (مولوی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۲۳۹)

ولایت در نزد تصوف بدعتی بیش نیست. آنها در مورد ولایت دست به توجیهات زیادی زدند، چنانکه ذهبیه قائل شدند که: امامان، ولایت کلیه شمسیه و اولیای صوفی، ولایت جزئیة قمریه دارند.

اقطاب صوفیه می‌گویند هر کس که در طریقت بکوشد و به سلوک را طی کند و به حقیقت برسد به

مقام قطبیت رسیده است که در عصری یک نفر خواهد بود که گاه با نام ولایت جزئیة و گاه مهدوین نوعیه و یا ولایت قمریه تعبیر می‌کنند. در برخی موارد مقام ولی را به قطب و در مواردی به مرشد، شیخ و پیر نیز تعبیر کرده‌اند، هر چند در نگاه خود صوفیه و با دقت شدن در منابع قدیمی برخی سلاسل آنان مقام پیر و شیخ پایین‌تر از مقام قطب است که است که با تسامح گاه از همه این عناوین، قطب اراده می‌کنند. صفی‌علیشاه در تفسیر «ایاک نعبد» می‌نویسد: خطاب به خدا وقتی است که طلعت و صورت او را ببینی. آن وقت می‌گوید طلعت حق «احمد» است و «علی»؛ و چون صورت احمد و حیدر را ندیده‌ایم، و نمی‌توانیم صورت آنها را تصور کنیم، پس باید تصور مرشد را که ولی است، بنمائیم، که مظهر آن دو نفر است. (صفی‌علیشاه، ۱۳۴۹: ۲)

سلطان محمد در کتاب «ولایت نامه» در توضیح مقام ولایت داشتن قطب می‌نویسد: ولایت عبارت است از بیعت با ولی الامر که به واسطه آن صورت ملکوتی شیخ داخل قلب می‌شود. مقصود از ایمان همین بیعت با مرشد است که خداوند، دیگر صاحب بیعت را عذاب نکند، و اگر چه فاجر باشد و مقصود از نمازها، همین بیعت است. (۵)

اقطاب سلاسل صوفیه و تصوف فرقه‌ای از پیشینیان خود نیز جلو تر رفته و برای خود ولایت مطلقه قائل شده و می‌گویند: ذرات، بلکه مراتب عالم دوایر مرهومه محیط بر نقطه وحدت است، مبدا و منتها اوست، اگر چه سیر نقطه دایره است، اما دایره محیط به نقطه است. دوایر وجودیه دور محور است، پس نقطه محور ثابت و قطبیت برای نقطه ساکنه است، پس قطبیت عالم وجود نقطه محدود رب النوع انسان است که در برگشت ولایت گویند. پس ولایت است قطب

اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد. (آل عمران، ۳۱) بنابر این اطاعت از پیامبر (ص) چیزی جدا از اطاعت الهی نیست. و «ولی» و جانشین پیامبر (ص) نیز در هیچ مورد، از او امر و نواهی آن حضرت خارج نمی‌شود درباره عصمت هم معتقدیم که این امر فراتر از پیامبران الهی و چهارده معصوم را شامل نمی‌شود. همچنین «عصمت» بدین معنا نیست که «ولی» هر عملی را بتواند انجام دهد و هر گناهی برای او مباح شود. معصوم در بالاترین درجه «عصمت» نه تنها از هر گناه، بلکه از هر سهو و خطا و وسوسه شیطانی نیز مبرا است.

پی‌نوشت

- ۱- کلّ من ولیّ امرأ آو قام به فهو مولا و ولیّه.
- ۲- بعد از اثبات امامت و ولایت حضرت علی (ع)، باید دید مقتضای دلایل عقلی و نقلی درباره امام پس از وی چیست؟ آنچه از این دلایل به دست می‌آید این است که امامت پس از پیامبر اکرم ۹ به امامان دوازدهگانه شیعه اختصاص دارد، آنان همان خلفای دوازدهگانه‌ای هستند که در صحاح اهل سنت از آنان یاد شده است، و آنان همان صادقین اند که قرآن کریم مسلمانان را به پیروی از آنان دستور داده و فرموده است: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین» (توبه/۱۹۹).
- ۳- و نیز رجوع کنید به: لاهیجی، عبد الرزاق بن علی، گوهر مراد: ۵۲۳، شبر، عبدالله، حق الیقین فی معرفه اصول الدین، ج ۱: ۱۹۳، طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۳: ۵۶۰؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴- ۳: ۲۱۱؛ مدرس موسوی، علی، مصباح الهدایه فی اثبات الولایه: ۳۲۱.
- ۴- به نقل از: در کوی صوفیان، سید تقی واحدی (صالح علیشاه): ۱۶۳
- ۵- به نقل از: فرقه گنابادیه، داود الهامی: ۸۲

عالم و هرکس متصل شده به آن قطب گویند. (گنابادی، بی تا: ۱۶۸) نور علیشاه در اجازه‌ای که به جانشینش داده نوشته است: شیخ محمد حسن صالح علیشاه بعد از رحلت این ضعیف در حیات خود مطاع کل و مظهر تام خواهند بود و امر ولایت و خلافت کلیه در این صورت در رحلت من منتقل به آن جناب خواهد بود. (صالح علیشاه، ۱۳۸۱: ۱۵)

پایان سخن اینکه کیوان قزوینی که مدت‌ها در خدمت اقطاب فرقه گنابادیه بوده و بعدها از تصوف جدا شده و توبه کرده، می‌نویسد: از عمرم قسمت مهمی در شناخت اقطاب امروزه دنیا تلف شد. حالا می‌توانم فتوا دهم که امروز موضوع قطیبت وجود خارجی ندارد. همه متصنع و کیسه خود پر کن هستند.... (قزوینی، ۱۳۷۶: ۱۳۳).

نتیجه‌گیری

نتیجه اینکه ولایت مراتبی دارد که مرتبه‌های آن، همراه با عصمت و طهارت از هر گونه پلیدی و آلودگی است و مراتب پایین‌تر آن، ملازم با مرتبه‌ای از طهارت است که خاص به خود است. خداوند، پیروان واقعی معصومان را نیز به مقاماتی نایل می‌گرداند. آنان جانشین ولی و انسان کامل و خلیفه خلیفه‌الله تلقی می‌شوند و گرنه «ولی» کامل منحصر در چهارده معصوم است. برخی دیگر «ولی» را همسان «نبی» و بلکه برتر از آن می‌دانند. اینان بر این باورند که چون «عبد» به مرتبه ولایت رسد، دیگر مورد خطاب امر و نهی قرار نمی‌گیرد! ما معتقدیم عشق به خدا، در گردن نهادن به فرمان پیامبر (ص) جلوه‌گر می‌شود و در این باره حتی ائمه معصومین علیه‌السلام مشارکت دارند: «قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحییکم الله»؛ «ای پیامبر! به مردم بگو

۱۲- آملی، حیدر بن علی، اسرار الشریعه و اطوار

الطریقه و انوار الحقیقه، بی‌جا، مؤسسه مطالعات و

تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۶.

۱۳- آملی، سید حیدر، المقدمات من نص النصوص فی

شرح فصوص الحکم، تصحیح هنری کرین و عثمان

یحیی، تهران، نشر توس، چاپ دوم، ۱۳۶۷.

۱۴- آموزگار، محمد رشید، تفسیر المنار، قاهره،

دارالمنار، بی‌جا، ۱۳۷۳ق.

۱۵- بیضاوی، عبدالله بن عمر، تفسیر البیضاوی، بیروت،

مؤسسه الاعلمی، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.

۱۶- تفتازانی، مسعود بن عمر، شرح المقاصد، قم،

منشورات الشریف الرضی، چاپ سوم، ۱۴۰۹ق.

۱۷- جامی، عبدالرحمن بن احمد، نفحات الانس من

حضرات القدس، تصحیح مهدی توحیدی‌پور،

تهران، انتشارات سعدی، چاپ دوم، ۱۳۶۶.

۱۸- حمصی رازی، سدید الدین محمود، المنقذ من

التقلید، قم، انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۱.

۱۹- خمینی، روح الله، آداب الصلاه، تهران، انتشارات

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ

چهارم، ۱۳۷۸.

۲۰- دامادی، محمد، شرح بر مقامات اربعین یا مبانی

سیر و سلوک عرفانی، تهران، دانشگاه تهران، چاپ

اول، ۱۳۶۷.

۲۱- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی

غریب القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی،

دمشق، بیروت، دارالقلم، چاپ دوم، ۱۳۷۹.

۲۲- زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف، بی‌جا، نشر

ادب حوزه، بی‌جا، بی‌تا.

۲۳- السیوری، جمال الدین مقداد بن عبدالله، ارشاد

الطالبین الی نهج المسترشدين، تحقیق مهدی

منابع

۱- قرآن کریم

۲- ابن اثیر، عزالدین، نهایه الغه، بیروت، مؤسسه

علمی، بی‌جا، ۱۴۰۶ق.

۳- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، مقدمه ابن

خلدون، بیروت، دارالمشرق، بی‌جا، ۱۹۷۰م.

۴- ابن عربی، محی الدین، الفتوحات المکیه، بیروت،

دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.

۵- ابن فارس، احمد بن فارس، معجم المقاییس فی

اللغه، بیروت، دارالفکر، بی‌جا، ۱۴۱۸ق.

۶- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب المحیط،

بیروت، داراللسان العربی، بی‌جا، ۱۴۰۸ق.

۷- ابن عربی، محی الدین، فصوص الحکم، تعلیق

ابواعطاء عفیفی، تهران، انتشارات الزهراء، چاپ

دوم، ۱۳۶۶.

۸- ابو نعیم اصفهانی، احمد ابن عبدالله، حلیه الاولیاء و

طبقات الاصفیاء، مصر، مکتبه الخانجی، بی‌جا،

۱۳۵۱ق.

۹- ابوالصلاح حلبی، تقی بن نجم، تقریب المعارف،

محقق فارس تبریزیان، قم، الهادی، چاپ سوم، بی-

تا.

۱۰- افلاکی، احمد بن اخی ناطور، مناقب العارفين،

مصحح محسن یازجی، بی‌جا، دنیای کتاب، چاپ

اول، ۱۳۶۲.

۱۱- انصاری، خواجه عبدالله، رساله صد میدان، به

اهتمام قاسم انصاری، تهران، کتابفروشی طهوری،

چاپ اول، ۱۳۵۸.

- ۳۴- علشیاہ، صالح، نامہ های صالح، تهران، حقیقت، چاپ دوم، ۱۳۸۱.
- ۳۵- علم الهدی، علی بن حسین، (الشریف المرتضی علی بن الحسین الموسوی)، الشافی فی الامامہ، مصحح فاضل حسینی میلانی، تحقیق عبدالزہرا حسنی، تهران، موسسہ امام صادق، چاپ اول، ۱۹۸۶م.
- ۳۶- علم الهدی، علی بن حسین، الذخیرہ فی علم الکلام، با تصحیح احمد حسینی، قم، مؤسسہ انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
- ۳۷- غنی، قاسم، تاریخ تصوف در اسلام، تهران، زوار، چاپ پنجم، ۱۳۶۹.
- ۳۸- فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌جا، بی‌تا.
- ۳۹- آزمایش، مصطفی، مجموعہ مقالات فصلنامہ عرفان ایران، تهران، انتشارات حقیقت، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- ۴۰- قوشجی، ملا علی، شرح التجرید، قم، منشورات الشریف الرضی، چاپ اول، بی‌تا.
- ۴۱- کاشانی، عزالدین محمود، مصباح الہدایہ و مفتاح الکفایہ، ہمایی، جلال الدین، مصحح، قم، چاپخانہ ستارہ، چاپ چہارم، ۱۳۷۲.
- ۴۲- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، بی‌جا، ۱۴۱۴هـ.
- ۴۳- کیوان قزوینی، عباس علی، راز گشا، بہ اہتمام محمود عباسی، ناشر، محمود عباسی، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
- ۴۴- گنابادی، ملا علی (نورعلیشاہ)، صالحیہ، تهران، چاپخانہ دانشگاه تهران، چاپ دوم، بی‌تا.
- رجائی، اہتمام محمود بن شہاب الدین مرعشی، قم، کتابخانہ حضرت آیت اللہ العظمی مرعشی نجفی (رہ)، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.
- ۲۴- شبر، عبداللہ، حق الیقین فی معرفہ اصول الدین، تهران، انتشارات عابدی، چاپ دوم، ۱۳۵۳ق.
- ۲۵- شرتونی، سعید، اقرب الموارد فی فصیح العربیہ و الشوارد، بی‌جا، دارالاسوہ، چاپ سوم، ۱۳۷۴.
- ۲۶- صفی علیشاہ، محمد حسن بن محمدباقر، تفسیر صفی، بی‌جا، خیام، چاپ اول، ۱۳۴۹.
- ۲۷- طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسہ الاعلمی للمطبوعات، چاپ سوم، ۱۴۱۱ق.
- ۲۸- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مصحح ہاشم رسولی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۳۷۹ق.
- ۲۹- طبری، محمد بن جریر، تفسیر طبری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۲۱ق.
- ۳۰- طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، تصحیح احمد حبیب قصیر عاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، بی‌تا.
- ۳۱- عزالدین کاشانی، محمود بن علی، مصباح الہدایہ و مفتاح الکفایہ، تصحیح جلال الدین ہمایی، تهران، مؤسسہ نشر ہمایی، چاپ سوم، ۱۳۶۷.
- ۳۲- عضد الدین ایجی، عبدالرحمان بن احمد، شرح المواقف و یلیہ حاشیتی السیالکوتی و الحلبی، قم، منشورات الشریف الرضی، چاپ دوم، ۱۴۱۲ق.
- ۳۳- علامہ حلّی، جمال الدین ابی منصور حسن بن یوسف، انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، تحقیق محمد نجمی زنجانی، قم، بیدار، چاپ سوم، ۱۳۶۳.

- ۴۵- لاهیجی، عبد الرزاق بن علی، **گوهر مراد**، مقدمه نویس زین العابدین قربانی لاهیجی، تهران، سایه، چاپ چهارم، ۱۳۸۳.
- ۴۶- لاهیجی، محمد، **شرح گلشن راز**، با مقدمه کیوان سمیعی، سعدی، چاپ اول، ۱۳۷۱.
- ۴۷- مجلسی، محمد باقر، **بحار الانوار**، بیروت، دارالوفاء، چاپ دوم، ۱۹۸۳ م.
- ۴۸- محسنی ارزگانی، غلام‌رسول، **سیمای اهل بیت علیهم السلام در عرفان اسلامی**، قم، موسسه بوستان کتاب، چاپ اول، ۱۳۹۱.
- ۴۹- مدرس موسوی، علی، **مصباح الهدایه فی اثبات الولاية**، بی‌جا، موسسه انتشارات دارالعلم، بی‌جا، ۱۴۱۸ ق.
- ۵۰- مراغی، احمد مصطفی، **تفسیر مراغی**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، بی‌تا.
- ۵۱- مستملی بخاری، اسماعیل بن محمد، **شرح التعرف لمذهب التصوف**، تصحیح محمد روشن، تهران، اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۷۳.
- ۵۲- مظفر، محمدحسن، **دلائل الصدق**، قاهره، دارالمعلم، بی‌جا، ۱۳۹۶ ق.
- ۵۳- واعظی، علی، مقاله مقاله «ولایت مطلقه از دیدگاه ابن عربی و میرحیدر آملی»، فصلنامه معرفت، شماره ۴۹، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۰.
- ۵۴- مولوی، مولانا جلال الدین محمد، **مثنوی معنوی**، بر اساس نسخه تصحیح شده رینولد نیکلسون، با مقدمه استاد فروزانفر، بدیع الزمان، تهران، انتشارات امیر مستعان، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- ۵۵- میبدی، احمد بن محمد، **کشف الاسرار و عده الابرار**، تهران، دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۳۱.
- ۵۶- نسفی، عزالدین، **الانسان الكامل**، با تصحیح و مقدمه مازیان سوله، بی‌جا، چاپ قسمت ایران-شناسی انستیتو ایران و فرانسه، چاپ اول، ۱۹۴۱ م.
- ۵۷- واحدی، مولانا سید تقی، **در کوی صوفیان**، تهران، انتشارات نخل دانش، چاپ پنجم، ۱۳۸۷.
- ۵۸- هجویری، علی بن عثمان، **کشف المحجوب**، ژوکوفسکی، والتین آلکسی یویچ، مصحح، تهران، کتابخانه طهوری، بی‌جا، ۱۳۷۵.
- ۵۹- یزدان‌پناه، سید یدالله، **مبانی و اصول عرفان نظری**، نگارش، سید عطاء انزلی، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، چاپ دوم، ۱۳۸۹.